

در این روایت اشاره بدین معناست که قیام امام حسین (ع) در مقابل حکومت یزید برای اجرای فرایض اسلام و از باب امر به معروف و نهی از منکر بوده است.

ب - توضیح برخی از جملات روایت:

جمله «شما حق ائمه را سبک شمردید» که در روایت آمده شاید مراد از آن این باشد که در آن زمان رهبری و امامت جامعه متعین در امیرالمؤمنین (ع) و پس از وی در فرزندان او امام حسن و امام حسین (ع) بوده و بر علمای آن زمان لازم و واجب بوده که از آنان پیروی کنند و با قبول مسئولیت از طرف آنان زمینه تسلط ستمگرین را از بین ببرند اما آنان با ترک این اطاعت حق ائمه را سبک شمرده‌اند. احتمال ضعیف دیگری نیز داده می‌شود که مراد از ائمه (پیشوایان) همان علما باشند که با سبک شمردن خود زمینه حکومت و امامت را به دست ستمگران داده‌اند. همچنین محتمل است در نگارش، کلمه «ائمه» به جای «امت» نگارش شده باشد، یعنی شما حق امت را سبک شمرده و ضایع کردید و مؤید این احتمال است جمله بعدی که می‌فرماید «و اما شما حق ضعیفان را پایمال کردید».

در متن روایت جمله «شما از جایگاه خویش سقوط کردید» (غلبتم علیه با صیغه مجهول) صحیح‌تر به نظر می‌رسد به قرینه جمله بعدی که می‌فرماید: «این مقام و منزلت از شما سلب گردیده» و اما اینکه فرموده «مجاری امور به دست علماست» کلمه مجاری جمع «مجری» است که یا مصدر میمی است یا اسم مکان (یعنی جریان یافتن امور، یا جایگاه جریان امور به دست علماست) و این بدان جهت است که جریانهای مختلف امور در نهایت باید به علما منتهی شود (و این معنی با مصدر میمی و یا اسم مکان بودن مجری هردو سازگار است).

و اینکه علم را به الله اضافه نموده و فرموده: «العلماء بالله» بدان جهت است که اگر علم به خداوند تبارک و تعالی واقعاً تحقق یابد علم و عمل به تکالیف الهی بطور قهری در پی آن خواهد آمد. و شاهد بر همین برداشت است آیه شریفه «انما یخشی الله من عباده العلماء»^{۴۴} - از میان بندگان تنها علما از خداوند می‌ترسند». زیرا ظاهر علم به خداوند علمی است که از آگاهی به آیات خداوند به دست آمده است.

از سیاق آیه نیز همین برداشت می‌شود زیرا در این آیه، آیات و نشانه‌های خدا در نظام تکوین جهان شمرده شده و علم به نظام تکوین و آیات خدا از آن جهت که آیات خدا و

منتسب به خداوند است موجب علم به قدرت و سطوت خداوند شمرده شده و قهراً موجب ترس از خداوند می‌گردد.

و اینکه فرموده: «علما، امین بر حلال و حرام خداوندند» دلالت بر این دارد که علما باید آگاه به احکام خداوند و توانا بر حفظ آنها از تغییر و تأویل باشند، چرا که مقتضای امانت چیزی به غیر از این نیست.

و اینکه فرموده «زمین برای آنان مهیا گشته» یعنی کسی بر آن باقی نمانده که منافع آن را در جهت مصالح مردم به کار گیرد.

و سخنران توانا (الخطیب المسقع) یعنی سخنرانی که تن صدای او بلند و رسا است و کلمه مسقع، هم باسین صحیح است و هم باصاد (مسقع - مصقع).

در هر صورت مخاطب سخن در این حدیث، علمای صحابه و تابعین که معاصر آن حضرت بوده‌اند، می‌باشد و از آن استفاده می‌شود که مرجع امور مسلمانان باید علمای آنان باشند و این مقام و منزلت در شریعت مقدس اسلام به آنان اختصاص یافته که به خاطر اختلاف و تشتت و انجام ندادن وظایف و ترس از ستمگران و توجه به دنیا این مقام از آنان ربوده شده است. اینان منزلتی که مال آنان بوده در اختیار ستمگران گذاشته‌اند و امور خدا را به آنان تسلیم کرده‌اند و همه اینها باین معنی منافات ندارد که رهبری جامعه حق شخص امام (ع) باشد، زیرا امام احتیاج به مشاور، قاضی و کارگزار دارد و واجب است آنان را از بین اهل علمی که ملتزم به دستورات اسلام و شریعت حقه هستند انتخاب کند.

در کتاب منیة الطالب می‌نویسد:

«به احتمال قریب به یقین علما در این روایت همان ائمه (ع) هستند. همانا در این روایت قرآینی است که دلالت دارد بر اینکه علماء، همان ائمه هستند، زیرا همینانند که امین بر حلال و حرام خداوندند»^{۴۵}

مرحوم کمپانی در حاشیة خویش بر مکاسب می‌نویسد:

«دو بر کلام شیخ اشکال گرفته شده که سیاق روایتی که در تحف العقول وارد شده دلالت بر این دارد که در خصوص ائمه - علیهم السلام - وارد شده و ظاهراً همین نظر صحیح است زیرا در روایت «علماء بالله» آمده، نه «علماء باحکام الله» و شاید مراد این باشد که چون ائمه (ع) واسطه تکوینی فیوضات الهی می‌باشند پس مجاری همه امور بطور حقیقی و تکوینی به دست آنان است و این دلیل بر ولایت

باطنی آنان است همانند ولایت خداوند تبارک و تعالی، نه اولویت ظاهری که از مناصب اعتباری و قراردادی است»^{۴۶}.

اما ظاهراً این دو شخصیت بزرگوار - طاب ثراهما - به مجموع روایت مراجعه فرموده‌اند والا برای آنان آشکار می‌شد که به هیچوجه امکان ندارد که «العلماء» مندرج در روایت را حمل بر ائمه معصومین^(ع) بنماییم و از اینجا آشکار می‌گردد که بر علما و فضلا واجب است در مقام استدلال به آیات قرآن و احادیث شخصاً به نص قرآن و کتابهای حدیث مراجعه کنند و به قسمتهای منقوله در برخی کتب و نوشته‌ها اکتفا نکنند.

ج- آیا العلماء بالله، مطلق علما هستند یا فقط ائمه معصومین^(ع)؟

ممکن است اشکال شود که اگر در این روایت تأمل و دقت کنیم مشاهده می‌گردد که امام^(ع) در صدد توبیخ جماعتی از علمای معاصر خویش که به وظایف خود عمل ننموده و با ستمگران سازش کرده و از حق پراکنده شده‌اند می‌باشد، و چگونه ممکن است از چنین علمایی به «علماء بالله و ائمه بر حلال و حرام خدا» تعبیر شود؟ پس مراد به علماء بالله در روایت چنانچه آن دو بزرگوار فرموده‌اند همان ائمه دوازده‌گانه^(ع) است و مؤید همین معناست فرمایش امام صادق^(ع) که می‌فرماید: «نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون - ما دانشمندان هستیم و شیعیان ما دانش پژوهان». و اما اینکه در روایت آمده «و بزرگترین مصیبت اینکه شما از منزلت و جایگاه علما ساقط شدید اگر درک می‌کردید» مراد این نیست که منزلت علما برای آن جماعت بوده و اکنون از آنان سلب شده بلکه مراد این است که رهبری ائمه^(ع) که در حقیقت همان علما هستند اگر استقرار می‌یافت برای آنان و به نفع آنان بود و برکات آن بدانان می‌رسید اما چون اینان از گرد ائمه^(ع) پراکنده شدند و دچار اختلاف و تفرقه گردیدند، رهبری ائمه و برکات آن، از آنان سلب گردید.

لذا در روایت فرمود: «منازل علماء» و فرمود «منازل شما» و اینکه پس از آن در روایت فرمود: «و اگر شما بر اذیت و آزارها صبر ننموده و در راه خدا مشکلات را تحمل می‌کردید امور خدا بر شما وارد و از شما صادر و مسائل به سوی شما باز می‌گشت» مراد از این فراز این است که اگر شما از یاری امام شانه خالی نمی‌کردید و حق ائمه را سبک نمی‌شمردید سلطه و حاکمیت امام مستقر می‌گشت و شما بالطبع مشاور و همراز و فرمانروایان وی

می‌شدید و امور مسلمانان به شما ارجاع داده می‌شد، بنابراین، قضیه ذکر شده در حدیث، قضیه شخصی خارجی است و در آن دلالتی بر نصب علما به حکومت و ولایت و اشتراط علم و فقاہت در رهبری نیست. و شاهد بر این مدعی - که مراد از علماء بسالہ همان ائمه^(ع) هستند گفتار خود امام^(ع) است که می‌فرماید «شما حق ائمه را سبک شمردید» و در آخر حدیث می‌فرماید «خدا بر آنچه ما برای آن به نزاع برخاسته‌ایم حاکم است» تا آنجا که می‌فرماید: «پس شما اگر ما را یاری ندهید و با ما به انصاف برخورد نکنید ستمگران علیه شما قوت خواهند گرفت».

اما در پاسخ به این اشکال و استدلال باید گفت: این نهایت چیزی است که در جهت تطبیق این روایت بر خصوص ائمه معصومین^(ع) می‌توان گفت، اما آشکار است که این معنی مخالف ظاهر روایت است و ظاهراً همانگونه که گفته شد مراد از روایت مطلق علماء بالله است و مراد امام^(ع) این است که اگر شما به واجبات و وظایف خویش عمل می‌کردید از علماء بالله و امناء بر حلال و حرام خدا محسوب می‌شدید و امور به دست شما جریان می‌یافت و امور الهی بر شما وارد و از شما صادر می‌گشت و امور جامعه به شما بازگشت می‌نمود، اما شما وظایف خود را عمل نکردید، در نتیجه منزلت شما از شما گرفته شد و ستمگران به مقام و منزلت شما به ناروا سلطه یافتند. علاوه بر همه اینها اگر بر فرض ما تسلیم این معنی بشویم که منظور از علماء ائمه معصومین^(ع) است این معنی را قبول نداریم که این روایت در مقام بیان یک قضیه خارجی شخصی است، زیرا آنچه از روایت اجمالاً استفاده می‌گردد یک مطلب کلی است و آن اینکه جریان امور سیاسی جامعه واجب است به دست علماء بالله و افراد امین بر حلال و حرام خدا باشد، منتهی الامر ائمه دوازده‌گانه^(ع) مصادیق بارز این عنوان کلی هستند نه اینکه منحصر به آنان باشد و این نکته‌ای است شایان توجه.

براساس آنچه که ما اختیار کردیم امام^(ع) در این روایت یا در صدد جعل و نصب ولایت برای علما از سوی خداوند تبارک و تعالی یا از سوی خود است، نظیر آنچه ما معتقدیم که از سوی پیامبر اکرم^(ص) در جریان غدیر خم برای امیرالمؤمنین^(ع) جعل و مشخص گردید، یا اینکه می‌خواسته است بفرماید حاکمهای مسلمانان لازم است از علماء بالله و امناء بر حلال و حرام الهی باشند که در این صورت بر مسلمانان و بر علما واجب است در پی تحقق این شرط باشند تا امور حکومت الهی به آنان ارائه و از آنان به دیگران دستور اجرا صادر گردد. و تحقق این شرط بدین گونه است که علما با یکدیگر متحد شده و به کتاب و سنت متمسک شوند و مردم را به امور خیر و معروف [که همان مبارزه با ظلم و طاغوت است] فرا

بخوانند و مردم نیز از آنان پذیرفته و در انجام این مسئولیت آنان را یاری دهند و میدان سیاست را برای هواپرستان و ستمگران رها نگذارند. براین اساس پس روایت در مقام بیان یک حکم شرعی است نه در صدد جعل ولایت برای علما و می‌خواهد این نکته را بیان دارد که حاکمان جامعه باید افراد دانشمند و امانتدار باشند [و رهبران از بین آنان انتخاب شوند]. این دو احتمال است که در روایت وجود دارد.

ظاهراً نظر برخی از اساتید بزرگوار احتمال اول است، و مقتضای آن این است که جمیع فقهای واجد شرایط چه در عصر صدور روایت و چه در زمانهای بعد از جانب خداوند تبارک و تعالی و ائمه معصومین بالفعل به ولایت و حکومت منصوب هستند. اما به نظر ما التزام به این معنی مشکل است بویژه نسبت به عصر صدور روایت، چرا که به اعتقاد ما، در زمان ائمه معصومین امامت کبری و رهبری جامعه انحصاراً در اختیار امام معصوم (ع) است و بحث تفصیلی این مسئله و این که فعلیت ولایت برای فقها به نصب است یا به انتخاب است، در بخش پنجم کتاب خواهد آمد. ان شاءالله تعالی.

۲۴- روایت دیگری که بر اشتراط علم و فقاہت در حاکم مسلمانان دلالت دارد روایتی است که در کتاب سلیم بن قیس آمده و پیش از این نیز خوانده شد و قسمتی از آن این است:

«آنچه در حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمانان واجب است این است که... و اینکه برگزینند برای خویش پیشوای پاکدامن، دانشمند و پارسایی را که به قضاوت و سنتها آگاه باشد»^{۴۷}.

و روایتهای بسیار زیاد دیگری که در این زمینه رسیده و اگر انسان کتابهای تاریخ و حدیث و احتجاجاتی که از امیرالمؤمنین (ع) و سایر ائمه معصومین (ع) وارد شده است را مطالعه کند به شواهد و دلایل بسیاری که شاهد این مدعی باشد دست خواهد یافت که بجاست برای تحقیق بیشتر در این زمینه به آنها مراجعه شود.

فصل هشتم

شرط پنجم: قدرت و تدبیر رهبری

شرط دیگر برای والی و حاکم اسلامی قدرت و تدبیر رهبری یا «حسن‌الولایه» است. پیش از این در فصل دوم همین بخش یادآور شدیم که خردمندان هنگامی که بخواهند کاری را به کسی واگذار کنند طبق فطرت خود شرایطی را که یکی از آن شرایط توان و قدرت وی برانجام کار است در نظر می‌گیرند. پس هنگامی که در امور متعارف و جزئی چنین شرطی مورد نظر باشد به طریق اولی واگذارن مسئولیت اداره شئون امت اسلامی - که از دقیق‌ترین و مشکل‌ترین کارهاست - به کسی که توان و قدرت انجام آن را ندارد جایز نیست و قدرت و توان برای اداره امور جامعه بر چند چیز متوقف است:

۱- استعداد ذاتی وی بر انجام این مسئولیت، که در اصطلاح به آن «شم سیاسی» می‌گویند چرا که مردم در استعداد و علاقه نسبت به کارهای مختلف متفاوتند (و برخی افراد بطور کلی استعداد و آمادگی انجام چنین مسئولیتهایی را فاقد هستند).

۲- احاطه به کیفیت و فنون اجرای کار و اطلاع برخواستها و نیازمندیها و روحیات جامعه و آگاهی از شرایط زمان و محیط تحت مسئولیت خود.

۳- شجاعت ذاتی و قوت اراده و قاطعیت در تصمیم‌گیری به گونه‌ای که بتواند در مسائل مهم با قاطعیت تصمیم‌گیری نموده و احساس ناتوانی نکند، زیرا چه بسا سیاستمدار

۴۷. والواجب فی حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین... ان یختار والا نفسهم اماما عقیفا عالما ورعا عارفا بالقضاء والسنة... (کتاب سلیم بن قیس / ۱۸۲).

مطلع و آگاهی که به خاطر ضعف روحی از اعمال اراده و تصمیم‌گیری در شرایط حساس ناتوان است.

۴- سلامت حواس و اعضای نظیر گوش و چشم و زبان و اعضای رئیسه دیگر که مربوط به کار او می‌شود و یا اینکه فقدان آنها موجب نفرت و انزجار مردم و مانع از تأثیر حکم او بین دیگران می‌گردد. زیرا برای اداره کشور به تجزیه و تحلیل و ادراک مسائل سیاسی، پیگیری نیازمندیهای جامعه و سخنرانی و خطابه برای مردم و چه بسا به قیام و حرکت شخص رهبر نیاز می‌افتد که رهبر باید در ایفای مسئولیت خود از این توانایی برخوردار باشد.

از سوی دیگر بدقیافه و بدترکیب بودن، موجب انزجار و نفرت مردم از شخص رهبر می‌گردد و این با ولایت و حکومت که مبنای آن بر جذب مردم است سازگار نیست. و برجسته‌تر از همه این صفتها صفت حلم و بردباری است، زیرا اگر رهبر عصبی مزاج، تندخو و ترش رو باشد رابطه و پیوندش با مردم گسسته می‌شود. و ظاهراً تعبیر «حسن ولایت» و نیز «قوه و قدرت» که در برخی روایات آمده و پس از این خوانده می‌شود بهترین تعبیری است که همه این ویژگیها از آن استفاده می‌گردد، که ما همه آنها را به عنوان یک شرط قلمداد نمودیم، علاوه بر اینکه روایتهای آنها غالباً مشترک است چنانچه روشن خواهد شد.

البته مخفی نماند که علم و اطلاعی که در اینجا از آن سخن به میان آمد غیر از علمی است که پیش از این به عنوان یک شرط مطرح شد، زیرا مراد به علم در اینجا اطلاع داشتن بر مسائل جزئی و فنون سیاسی و حوادث زمان است، اما مراد از آن علم، آگاهی به مسائل کلی اسلام که از کتاب و سنت استنباط می‌گردد بود که اصطلاحاً از آن علم به فقاهت تعبیر می‌شود.

در هر صورت یکی از دلایل شرط قوت و قدرت در والی و رهبر، قضاوت عقل و عقلاست و این معنی روشن است که والی مردم، که در صدد رفع نقص و کمبودهای مردم است باید توان این کار را داشته باشد و بلکه خود از همه افراد تحت فرماندهی خویش قوی‌تر و توانمندتر باشد و همواره تاریخ شاهد این فاجعه بوده است که بسیاری از امتهای به خاطر ضعف و بی‌کفایتی رهبرانشان با مشکلات و زیانهای فراوان روبرو بوده‌اند و همین نارسایی چه بسا به سقوط کلی آنان انجامیده است.

علاوه بر حکم و قضاوت عقل، دلایلی از کتاب و سنت نیز بر شرط قدرت به مفهوم وسیع آن دلالت دارد که نمونه‌هایی از آنها را یادآور می‌شویم:

آیات مورد استناد در این شرط:

۱- خداوند تبارک و تعالی در ارتباط با جریان طالوت می‌فرماید:
«ان الله اصطفاه عليكم و زاده بسطة في العلم و الجسم^۱ - خداوند او (طالوت)

را برگزید و وی را در دانش و جسم افزونی بخشید.»

این آیه گرچه ظهور در بزرگی و قدرت جسمانی طالوت که به عنوان فرمانده سپاه انتخاب شده بود دارد، اما ممکن است از شجاعت و قدرت روحی و توان فرماندهی او نیز کنایه باشد، چرا که قدرت روحی و جسمی معمولاً با یکدیگر تلازم دارند. و شاید مراد به علم در اینجا همان دانش جنگ باشد نه علم به مسائل کلی اگرچه عام بودن این دانش نیز بعید به نظر نمی‌رسد.

۲- و به نقل از حضرت یوسف^(ع) می‌فرماید:

«قال اجعلني على خزائن الارض اني حفيظ عليم^۲ - يوسف گفت: مرا به

خزینهای زمین بگمار که من مردی حفظ کننده و دانا هستم.»

از ظاهر این آیه استفاده می‌گردد که می‌خواهد بفرماید: حضرت یوسف در حفظ خزائن و اموال عمومی امین و به فنون نگهداری منابع و اموال و مصرف آن در موارد لازم، آگاه و داناست.

۳- و به نقل از دختر شعیب درباره موسی^(ع) می‌فرماید:

«قالت احديهما يا ابت استاجرته ان خير من استاجرت القوي الامين^۳ - یکی

از آن دو (دختران حضرت شعیب) گفت: ای پدر، او (موسی) را به کار بگمار که

بیگمان بهترین کسی که به خدمت توان گرفت شخصی است قوی و امین.»

در این آیه نیز قوی و امین بودن حضرت موسی^(ع) به عنوان ملاک انتخاب مطرح

گردیده و هنگامی که توانایی و قدرت در یک چوپان به حکم فطرت شرط استخدام باشد به طریق اولی در حراست از کشور و امت اسلامی رعایت این شرط لازم و ضروری است.

۴- و به نقل از عفریتی از اجنه می‌فرماید:

«قال عفریت من الجن انا اتیک به قبل ان تقوم من مقامک و انی علیه لقوی

امین^۴ - و عفریتی از اجنه (به حضرت سلیمان) گفت: من به انجام این کار قوی و

امین هستم من آن (تحت بلقیس) را به نزد تو می‌آورم پیش از آنکه از جای خود

۳. قصص (۲۸) ۲۶

۴. نمل (۲۷) ۳۹

۱. بقره (۲) ۴۴۷

۲. یوسف (۱۲) ۵۵

برخیزی».

در این آیه نیز قوت و امانت به عنوان ملاک واگذاری مسئولیت مطرح گردیده است.
۵- و نیز این آیه شریفه:

«و ضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شئی و هو کلّ علی مولاہ
اینما یوجهه لا یات بخیر هل یتوی هو و من یأمر بالعدل و هو علی صراط
مستقیم»- و خداوند مثل می‌زند از دو مردی که یکی از آن دو لال است و توانایی
هیچ کاری را نداشته و همواره سربار مولای خویش است به هر جا او را بفرستد
هیچ کار نیکی انجام نمی‌دهد آیا او با کسی که مردم را امر به عدالت می‌کند و
خود به راه راست گام نهاده برابر است؟»

[در این آیه نیز شخص توانا با شخص ناتوان مقایسه گردیده و عقل و فطرت انسانها به
داوری طلبیده شده که آیا این دو با هم برابرند؟ که از آن استفاده می‌گردد شرط توانایی
در پذیرش مسئولیت یک امر فطری است].

و آیات دیگری نظیر این آیات که ممکن است ولو با کمی توجه و عنایت، ضرورت این
شرط درباره کسی که کارهای مهم به او محول می‌شود را از آن استفاده کرد.

روایات مورد استناد در این شرط:

و اما روایات نیز در این زمینه بسیار زیاد است که از آن جمله است:

۱- کافی به سند خویش از حنان از پدرش از امام محمد باقر (ع) روایت نموده که آن

حضرت از پیامبر خدا (ص) روایت نموده که فرمود:

«امامت برازنده نیست مگر برای کسی که در وی سه خصلت باشد: تقوایی

که وی را از معصیت خداوند باز دارد، حلمی که غضبش را کنترل کند، و نیک

حکومت راندن بر زیردستان به گونه‌ای که برای آنان همانند پدری مهربان

باشد».

و در بعضی روایات آمده: «به گونه‌ای که برای «رعیت»، همچون پدری مهربان

باشد».

۵. نحل (۱۶) / ۷۶.

۶. لا تصلح الامامة الا لرجل فیه ثلاث خصال: ورع یحجزه عن معاصی الله و حلم یملک به غضبه و حسن الولاية علی من ینزل حتی یکون لهم کالوالد الرحیم. (کافی ۱/۷۰۷) کتاب الحجج، باب ما یجب من حق الامام علی الرعیة، حدیث (۸).

پیش از این گذشت که تعبیر «حسن الولاية» نیک حکومت راندن» به مفهوم گسترده آن، شجاعت، سیاست، حلم و هر چیزی که در بهتر اداره کردن امور امت نقش داشته باشد را شامل می‌گردد.

۲- در نهج البلاغه آمده است:

«سزاوارترین مردم به امر خلافت تواناترین آنان به انجام آن وداناترینشان به دستورات خداوند در امور مربوط به خلافت است. پس اگر کسی از مسیر حق منحرف شد و به میل خود رفتار نمود، مورد عتاب قرار خواهد گرفت و اگر امتناع ورزید با وی جنگ و قتال خواهد شد».^۷

۳- و نیز در کتاب احتجاج از امیرالمؤمنین^(ع) روایت شده که آن حضرت (در مقام استدلال بر حقانیت خویش) فرمود:

«من اولی‌ترین فرد به رسول خدا... و فقیه‌ترین شما در دین وداناترین شما به عواقب امور و قاطع‌ترین شما در گفتار و قوی‌ترین شما در قلب و دل می‌باشم».^۸

۴- ابن ابی‌الحدید از نصر بن مزاحم از امیرالمؤمنین^(ع) روایت نموده که آن حضرت ضمن نامه‌ای که به معاویه و اصحابش نگاشته اینگونه فرموده است:

«همانا اولی‌ترین مردم از گذشته تا حال به امر خلافت نزدیکترین آنان به پیامبر خدا وداناترینشان به کتاب خداوند و فقیه‌ترین آنان در دین خدا می‌باشد، آن کس که پیش از همه به اسلام گرویده و بهتر از همه در راه خدا پیکار نموده و استوارتر از همه قدرت تحمل مشکلات رهبری امت را دارا باشد».^۹

۵- اصول کافی از امام رضا^(ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«امام عالمی است که بروی چیزی پوشیده نیست. نگهدارنده‌ای است که شانه از مسئولیت تهی نمی‌کند... آگاهی‌ش رشد یابنده، حلمش کامل، بر رهبری قوی و مسلط، در سیاست دانا، اطاعتش واجب، به امر خداوند قائم، خیرخواه

۷. ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه واعلمهم بامر الله فيه. فان شغب شاغب استعجب فان ابی قوتل. (نهج البلاغه خطبة ۱۷۳، فیض ۵۵۸، لاج ۲۴۷).

۸. ان اولی برسول الله... و افقهکم فی الدین و اعلمکم بعواقب الامور و اذربکم لسانا و اثبتکم جناحاً (الاحتجاج ۴۶/۱، چاپ دیگر ۹۵/۱ باب ماجری بعد وفات رسول الله ص).

۹. فان اولی الناس بامر هذا لامة قدیما و حدیثا اقربها من الرسول و اعلمها بالکتاب و افقهها فی الدین، اولها اسلاما و افضلها جهادا و اشدها بما تحمله الائمة من امر الامة اضطلاعا. (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ۲۱۰/۳).

بندگان خدا و نگهبان دین خداست».^{۱۰}

در کتاب لغت المنجد «نکول» را به معنی ترسیدن و شانه خالی کردن و «اضطلاع»

را به معنی قدرت و توان معنی کرده است.^{۱۱}

۶- ابن قتیبه در کتاب الامامة والسياسة از امیرالمؤمنین (ع) روایت نموده که آن

حضرت [پس از وفات پیامبر اکرم (ص)] در مقام احتجاج بر حقانیت خویش فرمود:

«ای گروه مهاجرین به خدا سوگند ما به امر خلافت از تمامی مردم

سزاوارتریم چرا که ما اهل بیت پیغمبریم، خلافت حق ماست، چون قرائت

کننده کتاب خدا، فقیه در دین خدا، آگاه به سنتهای رسول خدا، مسلط و

قوی نسبت به اداره امور رعیت، بازگرداننده امور ناپسند از امت و تقسیم کننده

اموال بیت‌المال به صورت مساوی بین مردم در میان ماست».^{۱۲}

۷- در کتاب محکم و متشابه در مورد صفات امام اینگونه آمده است:

«اما آن چیزهایی که جزء صفتهای ذاتی امام است این است که وی

زاهدترین مردم، داناترین مردم، شجاعترین مردم، بزرگواریترین مردم و آنچه

مشابه اینهاست باشد. چرا که علل و دلایلی این شرایط را ایجاب می‌کند».^{۱۳}

۸- بحار الانوار از امالی شیخ طوسی به سند خویش از ابوذر از پیامبر اکرم (ص) روایت

نموده که آن حضرت فرمود:

«ای اباذر آنچه را من برای خویش دوست دارم برای تو نیز دوست دارم،

من تو را شخصی ضعیف می‌یابم پس حتی بردو نفر هم حکومت مکن و هرگز

سرپرستی مال یتیم را به عهده مگیر».^{۱۴}

۱۰- والامام عالم لایجهل و راع لاینکل... نامی العلم، کامل الحلم، مضطلع بالامامة، عالم بالسیاسة مفروض الطاعة قائم بادرالله ناصح لعبادالله حافظ لدين الله (کافی ۲/۲۰۲ کتاب الحجة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث ۱).

۱۱- نکل، نکولا عن کذا و من کذا: نکص و جین. ضلع ضلاعة: کان قویا شدید الاضلاع... اضطلع بحمله: نهض و قوی علیه. (المنجد ۸۳۸/ و ۴۵۴).

۱۲- فوالله یا معشر المهاجرین لنحن احق الناس به لان اهل البيت و نحن احق بهذا الامر منکم ما کان فینا القاری لکتاب الله، الفقیه فی دین الله، العالم بسنن رسول الله، المضطلع بامر الرعية، المدافع عنهم الامور السیئة، القاسم بینهم بالسوية (الامامة والسیاسة ۱/۱۹).

۱۳- واما اللواتی فی صفات ذاته فانه يجب ان یکون ازهد الناس، واعلم الناس و اشجع الناس و اکرم الناس و ما یتبع ذلك لعل تقتضیه (المحکم و المتشابه ۵۵/ و بحار الانوار ۴۴/۹۰).

۱۴- یا اباذر انی احب لک ما احب لنفسی انی اراک ضعیفا فلناتمن علی اثنین و لاتولین مال یتیم. (بحار الانوار ۶/۲۲ ۴۰۶ کتاب تاریخ پیامبر اکرم (ص) باب کیفیت اسلام ابوذر).

۹- و نیز کتاب صحیح مسلم از ابوذر روایت نموده که گفت:

«به رسول خدا (ص) عرض کردم آیا مرا به امور حکومتی نمی گماری؟ آن حضرت با دست بر شانه من زد و فرمود: تو ای اباذر ضعیف هستی و اینگونه امور امانت است و در روز قیامت بی تردید این حکومت موجب ذلت و پشیمانی است مگر برای کسی که به حق آن را به عهده گرفته و حقوقی را که حکومت به عهده وی گذاشته ادا نموده باشد.»^{۱۵}

البته این روایت بر فرض صحت آن، نفی کننده فضایل و الای ابوذر (ره) نیست و فضایل زیاد وی نیز منافاتی با ضعف اداره و قدرت مدیریت وی ندارد.^{۱۶}

۱۰- در غرر و درر از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده که فرمود:

«آنکه سیاستش نیکوست اطاعتش واجب است.»^{۱۷}

۱۱- و نیز در همین کتاب از آن حضرت روایت شده که فرمود:

«آنکه با کفایت است، سزاوار حکومت است.»^{۱۸}

۱۲- و باز از آن حضرت روایت نموده که فرمود:

«رهبر به قلبی اندیشمند، زبانی گویا و دلی استوار در اقامه حق، نیازمند

است.»^{۱۹}

۱۳- کافی از مفضل بن عمر از امام جعفر صادق (ع) روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«ای مفضل... و آن کس که به زمان خویش آگاه باشد شبهات بروی هجوم

نمی آورد.»^{۲۰}

۱۵- عن ابی ذر قال قلت یا رسول الله الاتستعملنی ؟ قال: فضرِب بیده علی منکبئ ثم قال: یا اباذر انک ضعیف و انها امانة و انها یوم القیامه خزی و ندامة الامن اخذها بحقها وادی الذی علیه فیها (صحیح مسلم ۱۴۵۷/۳، کتاب الامارة، باب ۴، حدیث ۱۸۲۵).

۱۶- ممکن است کسی همه صفت‌های نیک را دارا باشد، اما مثلاً کم ظرفیت بوده و یا در مدیریت ضعیف باشد. خداوند سبحان روحیات افراد را یکسان خلق ننموده. در روایتی وارد شده که «ولو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره». اگر ابوذر آنچه در قلب سلمان می گذرد را می دانست تکفیرش می کرد. (از افاضات معظم له در درس).

۱۷- من حسنات سیاسته و جبت طاعته (غرر و درر ۲۱۱/۵، حدیث ۸۰۲۵).

۱۸- من احسن الکفایة استحق الولاية (غرر و درر ۳۴۹/۵، حدیث ۸۶۹۲).

۱۹- یحتاج الامام الی قلب عفسول و لسان قوول و جنان علی اقامة الحق صوول (غرر و درر ۴۷۲/۶، حدیث ۱۱۰۱۰).

۲۰- یا مفضل... و العالم بزمانه لا یهجم علیه اللوابس (کافی ۲۶/۱، کتاب العقل والجهل، حدیث ۲۹). رهبر برای اینکه بتواند کشور را اداره کند باید به مشکلات و مسائل زمانه خویش آگاهی داشته باشد. آخرین تحلیلها

۱۴- وباز کافی از طلحة بن زید از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:
 «آن کس که بدون بصیرت کار کند همانند کسی است که در غیر مسیر
 حرکت کند که سرعت حرکت او بجز دور شدن وی از مقصد نتیجهای
 نمی بخشد.»^{۲۱}

۱۵- وباز کافی از امام جعفر صادق (ع) از پیامبر اکرم (ص) روایت نموده که آن حضرت
 فرمود:

«کسی که بدون علم و آگاهی کار کند آنچه خراب می کند بیش از آن است
 که اصلاح می کند.»^{۲۲}

بنابراین که مراد از آگاهی در این روایت آگاهی به فن اداره حکومت باشد والا اگر
 مراد از آن فقاہت و علم به کتاب و سنت باشد باید در شرط علم و فقاہت مورد ملاحظه قرار
 گیرد (که ظاهراً احتمال اول به ذهن نزدیکتر می آید).

۱۶- پیش از این درباره شرایط والی در نهج البلاغه گذشت که امیرالمؤمنین (ع)
 می فرمود:

«شما نیک می دانید که سزاوار نیست کسی که ولایت بر ناموس و خون
 و غنائم و احکام و رهبری مسلمانان را به عهده دارد، شخصی باشد بخیل که در این
 صورت شکمبارگی خود را در اموال مسلمانان می جوید، و نه شخصی باشد نادان
 که آنان را با نادانی خود به گمراهی می کشاند و نه بدخلق که با خلق بدخود
 پیوند خویش را با مردم می گسلد.»^{۲۳}

۱۷- ضمن نامه امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر نیز اینگونه آمده است:

«از میان سپاهیان آن کس را به فرماندهی بگمار که به خدا و رسول خدا

را همواره از دوستان و دشمنان مسلمانان در دست داشته و پیش بینی های لازم را در مقابل حوادث و مسائل
 بنماید تا بتواند جامعه را از افتادن در گرداب حوادث رهایی بخشد. کسب اخبار و اطلاعات و قدرت و توان
 تحلیل پیش آمده ها نیز از شرایط رهبری است. (از افاضات معظم له در درس).

۲۱. العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لایزیده سرعة السیر الابدعا (کافی ۴۳/۱ کتاب
 فضل العلم، باب من عمل بغیر علم، حدیث ۱).

۲۲. من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح (کافی ۴۴/۱ کتاب فضل العلم، باب من عمل بغیر
 علم، حدیث ۳).

۲۳. وقد علمتم انه لا ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج والدماء والمغانم والاحکام و امامة المسلمین
 البخیل، فتکون فی اموالهم نهمة، ولا الجاهل، فیضلهم بجهله، ولا الجافی فیقطعهم بجفائه... (نهج البلاغه خطبة
 ۱۳۱، فیض ۴۰۷، لاج ۱۸۹).

و امام تو خیرخواه‌تر و سینه و قلبش از همه پاک‌تر و حلمش از دیگران بیشتر باشد. آن کس که به کندی غضبناک می‌شود و به سرعت عذر گناه می‌پذیرد و با ضعیفها مهربان است و با قدرتمندان قاطع و سرسخت، آن کس که سختیها وی را برنیا نگیخته و ضعف او را به زانو در نمی‌آورد. آنگاه ای مالک با فامیلهای شریف و خانوادههای محترم و صالح که دارای سوابق نیکو هستند رابطه برقرار کن و با افراد بزرگوار و شجاع و سخاوتمند و مردم دوست، مراوده و دوستی داشته باش. ۲۴.

این روایت در تحفالعقول اینگونه آمده:

«حلمش از دیگران بیشتر و آگاهی و سیاستش از دیگران جامع‌تر باشد». ۲۵
و در دعائم الاسلام آمده است:

«کسی را به فرماندهی لشکریانت بگمار که از نظر حلم و علم و تدبیر و اخلاق صالحه از دیگران برتر باشد». ۲۶
۱۸- و در قسمتی دیگر از همین نامه آمده است:

«و هرگز مشورت مکن با بخیل که تو را از فقر ترسانده و از جود و بخشش باز می‌دارد، و نه با ترسو که تو را از انجام کارها می‌ترساند، و نه با حریص که ستم روا داشتن بر مردم را نزد تو می‌آراید. همانا بخل و ترس و حرص، غریزه‌های گوناگونی هستند که منشأ همه آنها سوءظن به خداوند است». ۲۷

۱۹- و باز در قسمتی دیگر از همین نامه آمده است:

«پس کارهای عمال و فرماندارانت را به دقت مورد ملاحظه قرار بده، آنگاه بر اساس آزمایش به آنان مسئولیت واگذار کن و هرگز به خاطر رفاقت و دوستی و یا

۲۴. قول من جنودک انصحهم فی نفسک لله و لرسوله و لامامک و انقاهم جیباً و افضلهم حلماً ممن یبطئ عن الغضب و یستریح الی العذر و یراف بالضعفاء و ینبوا علی الاقویاء و لمن لا یشیرہ العنف و لا یقعد بالضعف. ثم الصق بذوی (المروآت) الاحساب و اهل البیوتات الصالحة و السوابق الحسنة ثم اهل النجدة و الشجاعة و السخاء و السماحة (نهج البلاغه نامه ۵۳ فیض / ۱۰۰۵، لج / ۴۳۲).

۲۵. و افضلهم حلماً و اجمعهم علماً و سياسة... (تحفالعقول / ۱۳۲).

۲۶. و ل امر جنودک افضلهم فی نفسک حلماً و اجمعهم لعلهم و حسن السياسة و صالح الاخلاق... (دعائم الاسلام / ۳۵۸/۱).

۲۷. و لا تدخلن فی مشورتک بخیل یا عدل بک عن الفضل و يعدک الفقر، و لا جباناً یضعفک عن الامور، و لا حریصاً یزین لک الشره بالجور، فان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله. (نهج البلاغه نامه ۵۳ فیض / ۹۹۸، لج / ۴۳۰).

بدین عنوان که قبل از توبدین کار گماشته شده بوده‌اند مسئولیت مده، چرا که آنان خود شعبه‌هایی از جور و خیانت بوده‌اند و همواره از بین آنان اهل تجربه و حیا و آنان که از خانواده‌های سالم و صالح می‌باشند و آنان که در اسلام پیشقدم بوده‌اند را به خود نزدیک گردان، چرا که آنان اخلاقیان پسندیده‌تر، آبرویشان محفوظ‌تر، طمعشان در اموال مردم کمتر و دیدشان نسبت به عواقب امور صائب‌تر از دیگران است»^{۲۸}.

۲۰- و نیز در نهج البلاغه ضمن نامه‌ای که امیرالمؤمنین (ع) برای مردم مصر به هنگام اعزام مالک‌اشتر می‌نویسد آمده است:

«اما بعد بی‌تردید، من به سوی شما بندگی از بندگان خداوند را فرستادم که در روزهای خوف و هراس نمی‌خواهد و در ساعت‌های رعب و وحشت از رودررویی با دشمنان شانه خالی نمی‌کند، بر کافران و دشمنان اسلام شدیدتر است از شعله‌های آتش، او مالک بن حارث برادر مذحج است.

پس گفتارش را بشنوید و از دستوراتش آنچه مطابق حق است پیروی کنید، چرا که شمشیری از شمشیرهای خداست که از دفاع درمانده و از ضربه کند نمی‌شود، اگر به شما فرمان کوچ داد کوچ کنید و اگر دستور ماندن داد بمانید که او پیش نمی‌تازد و هجوم نمی‌برد و گامی به عقب یا جلو نمی‌گذارد مگر طبق دستور من و من با اعزام او شما را بر خویش مقدم داشتم، زیرا که او بر شما خیر خواه و مهربان است و بر دشمنانتان سرسخت و شدید»^{۲۹}.

و روایات دیگری نظیر این روایات که از مجموع آنها ضرورت شرطیت قدرت و توانایی به معنی وسیع آن در حاکم و عمال و نمایندگان او برای اداره حکومت اسلامی استفاده

۲۸. ثم انظر فی امور عمالک فاستمع منهم اختبارا ولا تولهم محابة و اثرة فانهم جماع من شعب الجور والخیانة. و توخ منهم اهل التجربة والحیاء من اهل البيوتات الصالحة والقدم فی الاسلام المتقدمه فانهم اکرم اخلاقا واصح اعراضا و اقل فی المطامع اشرافا و ابلغ فی عواقب الامور نظرا (نهج البلاغه نامه ۵۳، فیض ۱۰۱۱، لاج ۴۳۵).

۲۹. اما بعد فقد بعثت اليکم عبدا من عباد الله لا ینام ایام الخوف ولا ینکل عن الاعداء ساعات البروع اشد علی الکفار من حریق النار وهو مالک بن الحارث اخو مذحج فاسمعوا له واطيعوا امره فیما طابق الحق فانه سیف الله لا کلیل القلبة ولا نابی الضریبه فان امرکم ان تنفروا فانفروا و ان امرکم ان تقيموا فاقیموا فانه لا یقدم و لا یحجم و لا یؤخر و لا یقدم الا عن امری و قد اثرتکم به علی نفسی لنصیحتہ لکم و شدة شکیمته علی عدوکم (نهج البلاغه نامه ۳۸، فیض ۹۵۱، لاج ۴۱۱).

می‌گردد. ۳۰

(در خاتمه این مبحث بجاست سخن حکیمانۀ حکیمی را که در بارۀ علت سقوط و انقراض حکومت و دولت ساسانیان بیان داشته است به مناسبت نقل نماییم).
در منهاج البراعه آمده است از حکیمی پرسیدند چرا دولت ساسانیان منقرض گردید؟ در پاسخ گفت:

«بدان جهت که افراد ضعیف را در رأس کارهای بزرگ قرار دادند، از عهده برنیامدند و افراد توانا و لایق را بر کارهای کوچک گماشتند بدان بی‌اعتنا ماندند، در نتیجه وحدت آنان تبدیل به تفرقه و نظام آنان به پراکندگی گرایید.» ۳۱

و هنگامی که در کار گزاران و فرمانداران توانایی و کفایت شرط است در حاکم و رهبر جامعه که اداره امت به وی سپرده شده این شرط مورد تأکید بیشتری است.

۳۰. شایان ذکر است که در این مبحث و احیانا مباحث آینده برخی از روایات به خاطر ذکر شرایط مختلفی در آن، تکرار شده و این تکرار به مراتب بهتر از ارجاع دادن است، چرا که هم برای خواننده مراجعه کردن مشکل‌تر است و هم تقطیع روایت کار درستی نیست. متأسفانه در بعضی از نوشته‌ها مشاهده می‌گردد که چندین صفحه قلم‌فرسایی شده اما از آوردن یک متن کامل روایت دریغ ورزیده شده است. (از افاضات معظم له در درس).

۳۱. منهاج البراعه، شرح نهج البلاغه ۱/۱۴۴.

www.KetabFarsi.com

فصل نهم

شرط ششم: آلوده نبودن به خصلتهای ناپسند (نظیر بخل و طمع و سازشکاری)

شرط دیگر در حاکم اسلامی این است که از آلودگی به خصلتهای ناپسندی نظیر بخل، طمع، حرص، سازشکاری و جاه‌طلبی به دور باشد، چرا که والی بر جان و مال مسلمانان مسلط می‌گردد و طبعاً از وی انتظار می‌رود در قبض و بسطها و کردار و اخلاق، رعایت مصالح امت اسلامی را بنماید، اما وجود این خصلتهای ناپسند گرچه به حدی باشد که ضرر به عدالت رهبر نزند حاکم را از ایفای چنین مسئولیتی باز می‌دارد.

از باب مثال، اگر حاکم بخیل تحت تأثیر طبع بخیل خود از مصرف مال در امور مهم اجتماعی بخلت بورزد، ضرر این بخلت به کل جامعه سرایت می‌کند، اگرچه فرض کنیم خود وی در این کار تقصیری نداشته باشد.

طمع و حب مال و مقام و چشم داشتن به امور دنیایی نیز چشم حاکم را کورو گوش وی را کر می‌کند و وی را از انجام رهبری عادلانه و حکیمانه باز می‌دارد، خواه بعداً سلب عدالت از وی برسد یا نه؟

[در اسلام همواره رهبری جامعه باید بر اساس حکمت و عدالت صورت گیرد و وجود اینگونه خصلتهای ناپسند در حاکم گرچه خود دلیل مستقلاً بر عدم صلاحیت اوست اما در نهایت وی را به از دست دادن ملکه عدالت و خودمحوری کشانده و حکومت او را فاسد می‌کند].

ضرورت این شرط از خلال روایتهای مختلفی که از طرق شیعه و سنی نقل گردیده مشخص می‌شود که نمونه‌هایی از آن را متذکر می‌گردیم.

روایات مورد استناد در این شرط:

۱- پیش از این ضمن روایتی از نهج البلاغه خوانده شد که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «و شما بخوبی می‌دانید که هرگز سزاوار نیست حاکم بر ناموس، خونها، اموال، احکام و رهبری مسلمانان، شخصی باشد بخیل، زیرا شکمپاری خود را در اموال مردم می‌یابد... و نه رشوه‌خوار، چرا که در قضاوت، حقوق مردم را پایمال می‌کند»^۱.

۲- و نیز در عهدنامه مالک اشتر که پیش از این گذشت می‌فرماید:

«هرگز در مشورت خویش مشارکت مده شخص بخیل را، زیرا تو را از فضل و بخشش دور ساخته و وعده فقر و بیچارگیت می‌دهد. و نه شخص ترسو را، زیرا تو را از انجام کارها سست می‌گرداند. و نه حریص را، زیرا ستمگری بردیگران را به نزد تو می‌آراید. همانا بخل و ترس و حرص غرایز گوناگونی هستند که ریشه تمامی آنها بدگمانی به خداوند است»^۲.

بر اساس این روایت هنگامی که بخیل و حریص و ترسو نبودن در مشاوران والی شرط باشد در شخص والی به طریق اولی عدم وجود این خصلتها شرط است، علاوه بر اینکه اطرافیان و مشاوران والی معمولاً فرماندهان و استانداران و افراد مؤثر در سیاست مملکت هستند، چنانچه در زمان ما نیز اینگونه متعارف است [از این روایت استفاده می‌گردد که مجموعه افراد مسئول در حکومت اسلامی باید از اینگونه خصلتها به دور باشند].

۳- باز امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید:

«امر خدا را تنها کسی می‌تواند اجرا کند که سازشکار نبوده و خود را شبیه دیگران نسازد و از فرمان طمعها پیروی نکند»^۳.

ظاهراً مقصود از «امر» در روایت همان ولایت و حکومت است و کلمه امر، زیاد در این

۱. و قد علمتم انه لا ينبغي ان يكون الوالي على الفروج والدماء والمغانم والاحكام و امامة المسلمين البخیل، فتكون في اموالهم نهمته... ولا المرتشي في الحكم فيذهب بالعقوب. (نهج البلاغه خطبة ۱۳۱، فیض ۴۰۷، لحن ۱۸۹/).

۲. ولا تدخلن في مشورتك بخیلا يعدل بك عن الفضل ويعدك الفقر، ولا جباناً يضعفك عن الامور، ولا حریصاً یزین لك الشره بالجور. فان البخل والجبن والحرص غرائز شتى یجمعها سوء الظن بالله (نهج البلاغه نامه ۵۳/ فیض ۹۹۸، لحن ۴۳۰).

۳. لا یقیم امر الله سبحانه الا من لا یصانع ولا یضارع ولا یتبع المصطامع (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۰، فیض ۱۱۳۷، لحن ۴۸۸).

معنی استعمال شده، از آن جمله کلام حضرت امیر (ع) است که می‌فرماید: فلما نهضت بالامر نکثت طائفة^۴.... یعنی هنگامی که من متصدی ولایت و خلافت شدم گروهی نقض بیعت کردند...»

ابن ابی الحدید در تفسیر این کلام، سازشکار نبودن (ان لا یصانع) را به رشوه نگرفتن تفسیر کرده است.^۵ اما از ظاهر کلام استفاده می‌گردد که مراد از سازش نکردن عام است یعنی: رشوه نگرفتن، مرعوب قدرت قدرتمندان نشدن، رفاقت بازی نکردن و بطور کلی هر منفعت و محذوری که انسان را ممکن است به سازش بکشاند و موانع اقامة قوانین الهی و موجب تعطیل شدن احکام خدا بشود را ترک کردن.

و شبیه نساختن خود به دیگران (ان لا یضارع) نیز شاید مراد از آن لزوم مستقل بودن حاکم اسلامی در فکر و عمل و تحت تأثیر جو و عوامل داخلی و خارجی و گفتار این و آن قرار نگرفتن و حفظ مواضع اصولی خود که براساس کتاب و سنت بنا شده، می‌باشد تا مجبور نشود اخلاق و اعمال خوب و آنچه عقل سلیم به آن هدایت می‌کند را ترک نماید. [به گونه‌ای باشد که جامعه را همانند خود کند نه اینکه خود نیز از شرایط و جامعه رنگ بگیرد]. و شاید کلام امام (ع) نوعی طعنه بر معاویه و امثال معاویه باشد که صفتهای مندرجه در روایت را دارا بودمانند.

در روایت آمده است که عمر بن خطاب در مسافرتی که به شام داشت چون لباس وزندگی معاویه را مشاهده کرد وی را مورد اعتراض قرار داد. معاویه در جواب گفت: ما در کشوری حکومت می‌رانیم که حکام و امرای آن، این چنین هستند و از آن پس در تاریخ اسلام بخصوص در زمان امویان و عباسیان تشبه به کفار و از دست دادن زینت اسلامی و اسراف و فساد به حدی گسترده گردید که بتدریج حکومت ساده اسلامی را شبیه حکومتهای پادشاهان ایران و قیصرهای روم گرداندند و این در شرایطی است که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمود:

«همانا خداوند بر پیشوایان عدل واجب کرده که زندگی خود را با ضعیفان جامعه برابر کنند تا اینکه فقر و ناداری بر افراد فقیر و محروم گران و سنگین نیاید.»^۶

۴. نهج البلاغه خطبه ۳، فیض ۵۱/، لاج ۴۹/.

۵. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲۷۴/۱۸.

۶. ان الله فرض علی الامة العدل ان یقدروا انفسهم بضعة الناس کیلا یتبغ بالفقر فقره. (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹، فیض ۶۶۳/، لاج ۳۲۵/).

و زندگی خود آن حضرت نیز به گونه‌ای بود که از دنیا به دو پوشش ساده و دو قرص نان اکتفا می‌کرد و هنگامی که در مسیر خود به طرف شام به دهقانهای^۷ شهر انبار بر خورد می‌نماید که در استقبال وی از اسبها پیاده شده و در مقابل او به خاک می‌افتند می‌فرماید:

«این چه کار است که می‌کنید؟ می‌گویند: این آدابی است که ما امیران خود را با آن مورد احترام قرار می‌دهیم. حضرت می‌فرماید: به خدا سوگند با این عمل، زمامداران شما بهره‌مند نمی‌شوند و شما با این کار در دنیا بر خود مشقت هموار می‌سازید و در قیامت نیز بدبخت خواهید بود، و چه زیانبار است مشقتی که پشت سر آن مجازات الهی باشد، و چه پرسود است آرامشی [رهائی از سنتهای جاهلیت] که امان از عذاب دوزخ را به همراه داشته باشد»^۸.

و از ما تعجب است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، با آنهمه فریادها و شعارهای «نه شرقی نه غربی» که سردادیم چگونه هنوز برخی از عاداتهای ناپسند و باطل شرقی و غربی [که ته ماندمای از نظام فاسد گذشته است] را نتوانسته‌ایم از خود بزدایم و به سنتهای اسلامی به صورت کامل بازگردیم؟!

خداوندا ما را در تمسک به سنتهای پیامبر اکرم و آل او (ع) و حرکت بر اساس سیرهٔ پسندیدهٔ آنان موفق بدار!

۴- و در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) آمده است:

«و اما هر یک از فقها که نگهبان نفس خویش، مخالف هوای نفس و مطیع دستورات مولای خود باشد بر عوام است که از وی پیروی نمایند و این نیست مگر برای برخی از فقهای شیعه نه همه آنها»^۹.

بر اساس این روایت هنگامی که نتوان از اهل هوا و حرص در احکام دینی تقلید و پیروی نمود، به طریق اولی پیروی از چنین شخصی در امور حکومتی که لازمهٔ آن مسلط بودن وی بر جان و مال و اعراض مردم است جایز نیست.

۷. دهقان معرب دهگان یا دهخان است یعنی کدخدا یا خان ده (از افاضات معظم له در درس).

۸. ما هذا الذی صنعتموه ؟ فقالوا خلق منا نعظم به امرانا ، فقال : والله ما ينتفع به امر اوکم و انکم لتشفون علی انفسکم فی دنیاکم و تشفون به فی آخرتکم و ما اخصر المشقة و راءها العقاب و اربح الدعة معها الا ما ان من النار . (نهج البلاغه، حکمت / ۳۷، فیض / ۱۱۰۴، لاج / ۴۷۵).

۹. فاما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه ، حافظا لدينه ، مخالفا على هواه ، مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه، و ذلك لا يكون الا بعض الفقهاء الشيعة لاجمعيهم... (تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) / ۱۰۲ ذیل آیه ۷۸ از سوره بقره، الاحتجاج / ۲۵۵).

۵- در صحیح مسلم از ابوموسی روایت شده که گفت من به همراه دونفراز پسرعموها بر پیامبر اکرم (ص) وارد شدیم، یکی از آن دو گفت یا رسول الله ما را بر قسمتی از آنچه خداوند تورا بر آن مسلط کرده، حکومت ده، دیگری نیز جمله‌ای نظیر این گفت. آن حضرت فرمود:

«به خدا سوگند ما هرگز کسی را که درخواست حکومت کند و یا بر آن حریص باشد حکومت نخواهیم داد».^{۱۰}

نظیر این روایت در کتاب الاحکام صحیح بخاری نیز آمده است.^{۱۱}

۶- و کتاب سنن ابی داود از ابوموسی روایت نموده که گفت پیامبر خدا فرمود:
«ما هرگز کسی که به دنبال حکومت بوده است را در کارهایمان به کار نمی‌گماریم».^{۱۲}

۷- و نیز در عقدالفرید روایت شده که شخصی از پیامبر اکرم (ص) خواست که به او مسئولیتی واگذار کند. حضرت فرمود:

«آن کس که به دنبال حکومت باشد را در کارهایمان به کار نمی‌گماریم».^{۱۳}
۸- ابن قتیبه در کتاب الامامة والسیاسة آورده است که ابن عباس به علی (ع) عرض کرد: می‌بینم که آن دو [طلحه و زبیر] خواهان حکومت هستند. زبیر را به حکومت بصره و طلحه را به حکومت کوفه بگمار، حضرت علی (ع) خندید و فرمود:

«وای بر تو، در عراقین [کوفه و بصره] اموال و مردان بسیار است اگر آن دو را بر گردنهای مردم سوار کنم و به آنها حکومت دهم، کم خردان را باطمع و بیچارگان را بااذیت و فشار به سوی خود جذب می‌کنند و بر قدرتمندان با زور و سلطنت حکومت می‌یابند. و اگر من برای دفع ضرر و جلب منفعت افراد به کسی حکومت می‌دادم بی گمان معاویه را برشام می‌گماردم. و اگر حرص این دو، به ولایت و حکومت برای من آشکار نشده بود ممکن بود به آنها نظری داشته باشم [ولی اکنون به هیچ وجه]».^{۱۴}

۱۰. انا والله لانولی علی هذا العمل احدا سألہ، ولا احد احصر علیہ (صحیح مسلم ۱/۳، ۱۴۵۶، کتاب الاماره، باب ۳).

۱۱. صحیح بخاری ۴/۲۳۵، کتاب الاحکام، باب ما یکره من الحرص علی الامارة.

۱۲. لن نستعمل (اولا نستعمل) علی عملنا من اراده (سنن ابی داود ۲/۲۶۹، کتاب الاقضیه، باب ۳).

۱۳. انا لانستعمل علی عملنا من یریده (عقدالفرید ۱/۲۱).

۱۴. قال ابن عباس لعلی (ع) اری انهما (طلحة والزبیر) احبالولاية فوال البصرة الزبیر و ول طلحة الكوفة... ←

البته مخفی نماند که این حرص بر خلافت، غیر از آن است که صاحب حقی از خود دفاع کند یا حق خود را طلب نماید آنگونه که حضرت علی (ع) به خاطر حرص به بیان حق، واقامة مصالح مسلمانان در فرصتهای مختلف از حق غصب شده خویش دفاع می نمود. [در واقع کسی که طالب حق خویش است حریص نیست بلکه حریص کسی است که بیش از حق خود و یا حق دیگران را می خواهد تصاحب کند] و در عین حال این امیر المؤمنین (ع) است که می فرماید:

«به خدا سوگند من در خلافت هیچ گونه رغبتی و در ولایت و حکومت هیچگونه تمایلی نداشتم».^{۱۵}

همان گونه که حضرت یوسف خود به عزیز مصر پیشنهاد می کند که وی را بر خزینهای زمین بگمارد و می فرماید:

«مرا بر خزینهای زمین بگمار که من شخصی امانتدار و دانا هستم».^{۱۶}
و آن حضرت در این پیشنهاد هدفی جز خدمت به جامعه و نجات دادن مردم مصر در آن زمان از قحطی و گرسنگی را نداشت. و اصولاً هر کس که خود را برای مسئولیت ولایت و حکومت صالح بداند و بخواهد در پرتو قوانین الهی، اسلام را اجرا و به جامعه خدمت نماید و در این ارتباط خود را کاندیدای حکومت کند نمی توان او را حریص و یا طمعکار نامید. و چه بسا اگر کاری منحصر به یک فرد باشد پیشقدم شدن وی برای انجام آن واجب باشد، حرص مورد مذمت حرصی است که شخص ریاست طلب بوده و به نفس ریاست عشق بورزد و فرق بین این دو، امری است واضح و آشکار.^{۱۷}

فضحک علی (ع) ثم قال: و یحک، ان العراقین بهما الرجال والاموال، و متی تملکا رقاب الناس یستملیا السیفه بالطمع و یضربا الضعیف بالبلاء و یقویا علی القوی بالسلطان. ولو کنت مستعملا احد الضره و نفعه لاستعملت معاویة علی الشام. و لولا ما ظهر لی من حرصهما علی الولاية لکان لی فیهما رأی. (الامامة والسیاسة ۵/۱، باب اختلاف الزبیر و طلحه علی علی (ع)).

۱۵. والله ما کانت لی فی الخلافة رغبة ولا فی الولاية اربة (نهج البلاغه خطبة ۲۰۵، فیض/۶۵۶، لاج/۳۲۲).
۱۶. اجملنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم (یوسف/۵۵).

۱۷. نقل می کنند که از مرحوم آیت الله حاج سید محمد تقی خوانساری (رضوان الله علیه) پرسیده بودند که آقای به شاگردانش شهریه می دهد و به دیگران نمی دهد، آیا این عیب نیست؟ آیا این به عدالت وی ضربه نمی زند؟ ایشان فرموده بودند اگر این آقا در ذهنش این باشد که در آینده می تواند مشکلات مسلمانان را حل و فصل کند و از هم اکنون لازم است خود را مطرح کرده و به جامعه عرضه کند و چون وسعش نمی رسد به همه طلاب شهریه بدهد فقط به شاگردانش شهریه می دهد چه اشکالی دارد که چنین کاری را انجام دهد و چه بسا از باب مقدمه واجب، واجب هم باشد. (از افاضات معظم له در درس).

۹- در صحیح مسلم به سند وی از ابی حمید ساعدی روایت شده که گفت: پیامبر اکرم (ص) مردی از قبیله بنی اسد به نام «ابن اللتبیه» را برای جمع‌آوری صدقات فرستاد. وی هنگامی که از مأموریت خود بازگشت [قسمتی را تحویل بیت‌المال داد و] گفت این برای شماست [و قسمتی را برای خود نگاه داشت و گفت] این به من هدیه شده است. پیامبر اکرم از این برخورد ناراحت شده و به منبر تشریف بردند و پس از حمد و ثنای الهی فرمودند:

«چه می‌رسد عاملی را که من وی را برای جمع‌آوری صدقات می‌فرستم می‌گوید: این برای شماست و این به من هدیه شده است. آیا او تاکنون اگر در خانه پدر یا خانه مادرش نشسته بود [و از طرف حکومت اسلامی به این مقام و موقعیت نرسیده بود] چیزی را به او هدیه می‌کردند؟ سوگند به آن کسی که جان محمد به دست اوست هیچ یک از شما به چیزی از بیت‌المال دست نمی‌اندازد مگر اینکه در روز قیامت وی را در حالتی که آن چیز به گردنش آویزان است به محشر وارد می‌کنند. با شتری که از خود صدا درمی‌آورد یا گاوی که نفیر می‌کشد یا گوسفندی که با صدای بلند بع بع می‌کند. آنگاه آن حضرت دو دستش را به آسمان بلند کرد به گونه‌ای که ما سپیدی خاکی رنگ زیر بغل او را مشاهده کردیم. آنگاه دو مرتبه فرمود: خدایا آیا ابلاغ کردم؟»^{۱۸}

این روایت از طرق دیگری نیز با همین مضمون وارد شده است.

تذکری به مسئولین حکومت اسلامی: در همین جا، بجاست به مسئولینی که از مقام و موقعیت سیاسی اجتماعی خود سوءاستفاده می‌کنند و به اسم هدیه یا صلّه و چیزهایی نظیر اینها اموالی را از مردم دریافت می‌دارند این نکته را توجه داد که آیا اگر چنین مسئولیت و موقعیتی را نداشتند چنین صلّه و هدیه‌هایی به آنها داده می‌شد؟ اینان باید همواره این کلام حضرت علی (ع) را در نظر داشته باشند که آن حضرت چنانچه در نهج‌البلاغه آمده پس از نقل جریان برادرش عقیل و آهن گداخته می‌فرماید:

«و عجیب تر از آن اینکه کوبنده‌ای همراه با بسته‌ای که در ظرفهایش پیچیده شده بود و معجونی که گویا با آب دهن و یا استفراغ مار درهم آمیخته بود درب

۱۸. ما بال عامل ابغته فيقول : هذا لكم و هذا هدي لي ! افلا تعد في بيت ابيه اوفى بيت امه حتى ينظر ابهدي اليه ام لا . والذي نفس محمد بيده لا ينال احد منكم منها شيئا الا جاء به يوم القيامة يحمله على عنقه : يعير له رغاء اوبقرة لها خوار اوشاة يعير ثم رفع يديه حتى رأينا عفرتي ابطيه ثم قال : اللهم هل بلغت؟ مرتين. (صحیح مسلم ۱/۴۶۳، کتاب الاماره، باب ۷، حدیث ۱۸۳۲).

منزل ما را کو بید، به او گفتم آیا این صله است یا زکات یا صدقه که در هر صورت بر ما اهل بیت حرام است؟ گفت نه این است و نه آن، و لکن هدیه است، گفتم مادرت به عزایت بنشیند، آیا از راه دین خدا وارد شده‌ای که مرا فریب دهی؟ آیا جن زده یا دیوانه شده یا هذیان می‌گویی؟

به خدا سوگند اگر تمام اقالیم هفتگانه و آنچه زیر افلاک آن قرار گرفته است رابه من بدهند که نافرمانی خدا نموده و پوسته جوی را از دهان موری به ناروا بگیرم هرگز نخواهم کرد، و بی گمان دنیای شما در نزد من کم ارزش‌تر است از برگ نیم خورده‌ای که در دهان ملخی قرار گرفته باشد، علی را چکار با نعمتهای فانی و لذتهای ناپایدار؟»^{۱۹}

این گونه است که باید شیعیان و پیروان علی (ع) که مسئولیتی در امور حکومتی اسلام دارند بیندیشند و در اموالی که به دستشان می‌رسد با چنین دقتی برخورد نمایند. خلاصه آنچه از این فصل به دست آمد این بود که حاکم اسلامی واجب است فردی بخیل، طمعکار، ریاست‌طلب و دنیا دوست نباشد و اینها نکاتی است شایان توجه.

۱۹. و اعجب ممن ذلك طارق طرقتنا بملفوفة في وعائها و معجونة سننتها كانما عجتت بریق حبة اوقيتها فقلت: اصله ام زكاة ام صدقة؟ فذلك محرم علينا اهل البيت. فقال: لا ذا ولا ذاك و لكنها هدية، فقلت هبتك الهبول اعن دين الله اتيتني لتخدعني؟ ام خبط ام ذوجنة ام تهجر؟ والله لو اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها على ان اعصى الله في نملة اسلبها جلب شعيرة ما فعلت وان دنياكم عندي لاهون من ورقة في فم جرادة تقضمها، مالملي ولنعم يفنى ولذة لا تبقى؟ (نهج البلاغه خطبه ۲۲۴، فیض ۷۱۳، لاج ۳۴۷).

فصل دهم

شرط هفتم: مرد بودن (ذکوریت)

شرط دیگر در رهبر و حاکم اسلامی مرد بودن است، البته در فقه ما (شیعه امامیه) بابتی به این عنوان تاکنون گشوده نشده، اما در باب قضاوت در ارتباط با صفات قاضی این مبحث به صورت گسترده مطرح گردیده و حتی در آنجا ادعای اجماع بر ضرورت مرد بودن قاضی شده است. حال با توجه به اینکه قضاوت شعبه‌های از شعبه‌های حکومت و شأنی از شئون ولایت و بلکه از مهمترین شعبه‌های آن است شاید بتوان دلایل ضرورت مرد بودن قاضی را در باب اصل حکومت نیز مورد استناد قرارداد و اصولاً قضاوت از شئون اولیه و ذاتیه شخص امام است و روایاتی نیز بر این معنی تصریح نموده که از آن جمله است روایت سلیمان بن خالد از امام جعفر صادق (ع) که فرمود:

«از قضاوت بپرهیزید، چرا که قضاوت مخصوص امامی است که آگاه به قضاوت بوده و در بین مسلمانان به عدالت رفتار کند، همانند پیامبر یا وصی پیامبر»^۱.

و نیز حضرت علی (ع) در زمان حکومت و خلافت شخصاً گهگاهی به امر قضاوت می‌پرداخت و هنگامی که شریح را به مسند قضاوت منصوب نمود با وی شرط کرد که احکام صادره‌اش راجز بانظر آن حضرت اجرا ننماید.^۲ بر این اساس پس شرط مرد بودن در قاضی

۱. اتقوا الحكومة فان الحكومة انما هي للامام العالم بالقضاء العادل في المسلمين، لبني (کبني) او وصي نبی.

(وسائل ۷/۱۸، باب ۳ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۳).

۲. وسائل ۶/۱۸، باب ۳ از ابواب صفات قاضی، حدیث ۱.

شاید سبب اشتراط آن در حاکم بویژه در رهبر جامعه اسلامی نیز باشد و دلیلهای آن در هر دو مسئله مشترک است، چنانچه پس از این خواهد آمد. اما علمای سنت ظاهراً به اتفاق آرا، مرد بودن را در باب حکومت شرط دانسته‌اند، اما در باب قضاوت نظرات متفاوتی ابراز داشته‌اند: شافعیه و مالکیه و حنابله قائل به اشتراط مرد بودن شده‌اند، اما حنفیه قائل به تفصیل شده و قضاوت را مثل شهادت به حساب آورده و گفته‌اند هر جا شهادت زنها مورد قبول باشد، قضاوت آنان نیز جایز است. محمد بن جریر طبری نیز در قضاوت، شرط مرد بودن را بطور کلی نفی کرده است.

نظریه برخی از فقهای شیعه و سنی در مورد اشتراط مرد بودن در قاضی:

• در کتاب القضاء خلاف اینگونه آمده است:

«جایز نیست زن در هیچ یک از احکام، قاضی باشد. شافعی نیز همین نظر را ابراز نموده، اما ابوحنیفه گفته است در هر مورد که زن می‌تواند شهادت بدهد در همان مورد نیز می‌تواند قضاوت کند، و این در همه احکام است به غیر از حدود و قصاص. و ابن جریر گفته: زن می‌تواند در تمام آن چیزهایی که مرد قضاوت می‌کند قاضی باشد، چرا که زن نیز می‌تواند مجتهد باشد، اما دلیل ما این است که جواز قضاوت زن نیاز به دلیل شرعی دارد زیرا قضاوت یک امر شرعی است و هر کس می‌گوید زن می‌تواند قضاوت کند باید بر مدعای خود دلیل شرعی اقامه کند در صورتی که از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود: «هرگز رستگار نخواهد شد قومی که زنی حاکم آنان باشد». و نیز فرمود: «زنان را در آنجا که خداوند مؤخر قرار داده مؤخر بدارید». و در واقع هر کس منصب قضاوت را برای زنان تجویز کند آنان را مقدم و مردان را مؤخر داشته است. و نیز پیامبر (ص) فرمود: «کسی که در نماز چیزی را از دست می‌دهد [برای اطلاع دیگران با صدای بلند] تسبیح بگوید، زیرا که تسبیح برای مردان است و دست بهم زدن برای زنان».

مشاهده می‌نمایید که در اینجا پیامبر اکرم (ص) زن را از سخن گفتن بازداشته است. به خاطر پرهیز از فتنه که مبادا کلامش را مردان بشنوند، پس در قضاوت که مشتمل بر سخن گفتن و غیر سخن گفتن است شرکت زنان به طریق

اولی جایز نیست»^۳.

در کتاب مسند احمد حنبل از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمود:
« در صورتی که در نماز حادثهای رخ دهد مردان [برای آگاه کردن دیگران]
تسبیح بگویند و زنان دست به هم بزنند»^۴.

در متن عربی روایت در خلاف کلمه «فاته» آمده، ولی در این روایت «نابه» که ظاهراً همان «نابه» [حادثهای برای او رخ داد] صحیح است.
از ظاهر کلام مرحوم شیخ طوسی در عبارت فوق استفاده می‌گردد که ایشان مسئله قضاوت زنان را مانند ولایت و حکومت آنها خلاف اصل می‌دانسته و به همین جهت در مورد شک، به اصل تمسک نموده [ومی‌فرماید برای اثبات جواز دخالت آنان باید دلیل شرعی اقامه گردد].

* و در کتاب قضاوت شرایع اینگونه آمده است:

«در قاضی شرط است بلوغ، کمال عقل، ایمان، عدالت، پاکزادی، علم و مرد بودن... و قضاوت برای زن منعقد نمی‌گردد گرچه تمامی شرایط را دارا باشد»^۵.

* و مرحوم صاحب جواهر [پس از نقل کلام صاحب شرایع - کلام فوق -] می‌فرماید:
«در هیچ یک از شرایط فوق مورد اختلافی نیافته‌ام. آنگاه صاحب مسالک را نقل می‌کند که می‌فرماید: در نزد ما [امامیه] این شرایط مورد وفاق و اتفاق است، و سپس هنگام توضیح شرایط در ارتباط با شرط مرد بودن می‌فرماید: و اما مرد بودن شرط است بدان جهت که ادعای اجماع بر آن شده است»^۶.

* و ابن قدامه حنبلی در کتاب المغنی خویش پس از ذکر شرط مرد بودن در باب قضاوت می‌گوید:

و دلیل ما: گفتار پیامبر (ص) است که می‌فرماید: «هرگز رستگار و موفق نخواهد شد قومی که رهبری آن رازنی به عهده بگیرد».
و نیز اینکه: قاضی باید در محافل طرفین دعوا و نیز مقابل مردان ظاهر

۳. خلاف ۳/۱۱۳، کتاب القضاء، مسئله ۶.

۴. اذانا بکم فی الصلاة شیء فلیسبح الرجال ولیصق النساء (مسند احمد ۵/۳۳۳).

۵. شرایع ۶۷/۴-۶۸.

۶. جواهر ۱۲/۴۰-۱۴.

شود و قضاوت نیاز به کمال عقل و زیرکی خاصی دارد، و لسی زن رأیش کوتاه و عقلش ناقص است و اهلیت آن را ندارد که در محافل مردان ظاهر گردد. و شهادت وی بدون شهادت مرد پذیرفته نیست اگرچه همراه وی هزار زن نیز به موضوعی شهادت دهند و نیز خداوند سبحان بر اشتباه و فراموشکاری آنان اشاره نموده آنجا که فرموده است: «ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری»^۷ اگر یکی از آن دو در شهادت به اشتباه رفت دیگری به وی توجه و تذکر دهد. و نیز هرگز زنان را شایستگی رهبری و امامت جامعه و به عهده گرفتن مسئولیت اداره شهرها نیست و به همین جهت نه پیامبر اکرم (ص) و نه هیچیک از خلفای وی و نه کسانی که بعد از آنها آمدند تا آنجا که تاریخ آن به دست ما رسیده هرگز زنی را به عنوان قاضی و یا حکمران شهری منصوب نکرده‌اند و اگر چنین کاری جایز بود، در طول تاریخ اسلام موردی یافت می‌شد که به زن حکم قضاوت و یا حکومت داده باشند»^۸.

در کلام فوق، نکاتی قابل ذکر است که به آن اشاره می‌کنیم:

- ۱- اینکه گفته شد «شهادت زنان هنگامی که مردی همراه آنان نباشد قبول نیست» به صورت مطلق آن صحیح نیست، زیرا در مسائلی که مربوط به زنان است، نظیر بکارت و ولادت و امثال این دو [خونهای زنانگی]، شهادت آنان به تنهایی مورد قبول است.
- ۲- جمله: «ان تضل» در آیه شریفه، یا به معنی فراموشی است چنانچه گفته شده و یا به معنی ضایع شدن شهادت است که در این صورت، مراد این است که اگر یکی با فراموشکاری شهادت را ضایع کرد، زن دیگری جزئیات مورد شهادت را یادآوری می‌نماید، در هر صورت این آیه همانگونه که بدان استدلال شده دلیل بر ضعف تحمل و کم حافظه‌تر بودن زن نسبت به مرد می‌باشد.

- ۳- و اینکه گفته شد «اگر قضاوت زن جایز بود در طول تاریخ اسلام، زنی یافت می‌گردید که به حکومت منصوب شده باشد»، استدلال قابل توجهی است. چرا که امویان و عباسیان بیش از ششصد سال (شش قرن) بر مردم حکومت کردند و با اینکه نسبت به زنان و کنیزان خود بسیار علاقه‌مند بودند و در دربارهایشان زنان و خواهران و مادرانشان از نفوذ بالایی برخوردار بوده و برخی از آنها صاحب فضل و علم و کمالاتی نیز

۷. بقره (۲)/۲۸۲.

۸. مغنی ابن قدامه ۳۸۰/۱۱

بوده‌اند و با اینکه خلفا، افراد نالایق بسیاری حتی بندگان خود را بر کارها منصوب می‌کردند اما باز شنیده نشده که به زنی مسئولیت حکومت و یا قضاوت واگذار کرده باشند، و این بیانگر این است که این کار در عرف جامعه اسلامی به گونه‌ای قبیح و منکر بوده که حتی خلفای جور نیز امکان چنین کاری را نداشته‌اند.

«در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه (فقه براساس مذاهب چهارگانه) اینگونه آمده است:

آنان [مذاهب چهارگانه تسنن] در این معنی متفق هستند که امام باید مسلمان، مکلف، آزاد، مرد، قرشی، عادل، مجتهد، شجاع، صاحب رأی صائب و در شنوایی و بینایی و گویایی سالم باشد.^۹»

«در کتاب فقه اسلامی و ادله آن، تألیف دکتر زحیلی آمده است:

«تمامی فقها براین مسئله اتفاق دارند که رهبر و امام جامعه باید مرد باشد.^{۱۰}»

و در باب قضاوت می‌گوید:

«و اما مرد بودن در نزد مالکیه و شافعیه و حنابله شرط است، ولی ابوحنیفه گفته زن می‌تواند در «اموال» یعنی دعوای مدنی قضاوت کند، چرا که در این مورد شهادت او نیز مورد قبول است». و این جریر طبری قضاوت زن را در همه موارد جایز دانسته چرا که می‌تواند در همه مسائل فتوا بدهد.^{۱۱}»

اینها نمونه‌هایی از نظرات ابراز شده از سوی فریقین [شیعه و سنی] درباره این شرط بود، البته ما قصد استقصاء و بررسی و نقل تمام نظرها را نداشتیم و این موارد را تنها برای روشن شدن چشم‌انداز بحث و به عنوان نمونه ذکر کردیم.

برای اطلاع بیشتر در این زمینه می‌توان به کتابهای مختلف در این زمینه مراجعه نمود.

سخنی درباره اجماع [ادعا شده در این شرط]: همانگونه که قبلاً گفتیم شرط مرد بودن درباره رهبری به صورت مستقل در فقه شیعه مطرح نگردیده و شاید علت آن، منحصر

۹. الفقه علی المذاهب الاربعه ۴۱۶/۵ مبحث شروط الامامه

۱۰. الفقه الاسلامی و ادلته ۶۹۳/۶.

۱۱. الفقه الاسلامی و ادلته ۷۴۵/۶.